

پاره‌ها و نکته‌ها



فصلنامه کارنامه متون ادبی دوره عراقی

سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹ هـ ش، صص. ۱۲۱-۱۲۵

کنکاشی در ریشه یابی ضرب المثل «نابرده رنج، گنج میسر نمی شود»

وحید سبزیان پور*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

نرگس رشیدی

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

موضوعات حکمی و اخلاقی مورد اشاره در متون ادبی، در فرهنگ ملل مختلف وجود دارد و از این میان، فرهنگ فارسی و عربی استثنا نیستند. یکی از این مضامین، لزوم سختی کشیدن و رنج انسان است که موجب رشد استعدادها و تکامل وی می شود، این اندیشه که ارزشمندی و ارجمندی انسان به مقیاس بردباری و تحمل سختی ها و صبوری در برابر بلا یا ست، سنتی دائمی برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته انسان و به فعلیت رساندن آنها است؛ اما سؤال اساسی این است: اولین منبعی که از لحاظ تاریخی این مضمون حکمی را بیان کرده چیست و آیا سند آن از لحاظ تاریخی از فرهنگ قومی، مکتوب و نقل شده است؟

این مضمون به صورت شعر و ضرب المثل فارسی و عربی، با تعابیر مختلف بیان شده است و دهخدا نیز این مضمون را با بیش از شصت ضرب المثل و شعر فارسی و یازده ضرب المثل و شعر عربی بیان کرده است که در این نوشتار به برخی از آن نمونه ها اشاره می گردد.

رودکی، آدم الشعراي شعر پارسی، حاصل صبر بر مشکلات و تحمل ناملايمات را رسیدن به بزرگی و سالاری می داند:

اندر بالای سخت پدید آید فضل و بزرگی و سالاری

(رودکی به نقل از دهخدا، ۱۳۶۲: ۱/۲۹۱)

خیام نیشابوری نیز تحمل رنج و سختی را موجب آزادگی انسان می داند:

از رنج کشیدن آدمی حر گردد قطره چو کشد حبس صدف دُر گردد

(خیام، رباعی ۶۱)

در بیت زیر، حافظ شیرازی نیز این مضمون را اینگونه بیان کرده است:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۸۲)

مولوی نیز، نقش سختی ها و شدائد در تکامل انسان و در نتیجه افزایش ارزش او را در مقابل تحولات روزگار در قالب تمثیل بیان می کند:

گندمی را زیر خاک انداختند پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند
 بآردیگر کوفتنش ز آسیا قیمتش افزود و نان شد جانفزا
 باز نان را زیر دندان کوفتنند گشت عقل و جان و فهم سودمند
 (مولوی، دفتر اول بخش ۱۴۸)

انوری در این مضمون می‌گوید:

بساز انوری با بلا کز حوادث بر آزادگان جز بلا می‌نیاید
 (انوری، به نقل از عقیقی، ۱۴۷)

ضرب المثل‌های زیر نمونه‌ای از متونی است که این مضمون را بیان کرده است:

«رنج سخت کلید راحت است.» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۱۵؛ ج ۲: ۸۷۳)

«رنج کشی تا به گنج برسی.» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۱۹)

«چنگ را تا نزنند، نغمه طرب بر نیارد.» (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۷۰)

«هر که با سوهان طرف شد، صاف چو آینه شد.» (رحماندوست، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۰۵۹)

علی (ع): فی تقلب الأحوال علم جواهر الرجال. (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۷) (ترجمه: در گردش روزگار، گوهر مردان شناخته می‌شوند.)

این آیه از قرآن کریم را نیز می‌توان با این موضوع هم مضمون دانست: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ (آل عمران: ۹۲) (ترجمه: هرگز به نیکی دست نمی‌یابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید.)

معنای کلی و برداشت عامی که می‌توان از آیه داشت این است که منظور از انفاق در این آیه صرفاً انفاق مادی نیست بلکه انسان با مایه گذاشتن از زندگی و رفاه و شادی و به رنج انداختن خویش و... می‌تواند به هدف والایی که در این آیه بیان شده، دست یابد.

این مضمون در فرهنگ ایرانیان باستان، به عنوان منبعی سرشار از مضامین حکمی، سابقه‌ای دیرینه دارد، زیرا ایرانیان به خوبی بر توأم بودن سختی و رسیدن به فضل و بزرگی واقف بوده‌اند:

قال هوشنج: «عِنْدَ نُزُولِ الْبَلَاءِ تُظْهِرُ فَضَائِلُ الْإِنْسَانِ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۱۶) (ترجمه: هوشنگ: هنگام گرفتاری، فضائل انسان پدیدار می‌گردد.)

این اندیشه گاهی به صورت تمثیل در متون فارسی و عربی بیان شده که از نظر مضمون و محتوا با این حکمت ایران باستان مشابهت دارند:

۱. نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود

سعدی می‌گوید:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
 (سعدی، ۱۳۸۵: ۹۳۵)

مولوی:

هر که رنجی دید گنجی شد پدید هر که جدی کرد در جدی رسید
 (مولوی، دفتر ۵: بخش ۸۰)

ناصر خسرو:

تا نبیند رنج و سختی مرد کی گردد تمام تا نیابد باد و باران گل کجا بویا شود
(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۵۲۶)

شیخ بهایی:

رنج، راحت دان چو شود مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ
(شیخ بهایی، ۱۳۶۱: ۱۲۵)

حافظ:

ناز پرود تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۲۶)

بار عناکش به شب قیرگون هر چه عنا بیش، عنایت فزون
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۲۳)

نمونه‌ای از متون عربی با مضمون بالا:

بَقْدَرِ الْكَدِّ تَكْتَسِبُ الْمَعَالِي وَمَنْ طَلَبَ الْغُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي
تَرَوْهُمُ الْعِزُّ ثُمَّ تَنَامُ لَيْلًا يَغُوصُ الْبَحْرَ مَنْ طَلَبَ اللَّالِي
(شافعی به نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۱۵)

(ترجمه: به اندازه رنج و سختی بزرگی‌ها به دست می‌آید و هر کس خواستار بزرگی باشد شب‌ها را بیدار می‌ماند. دنبال عزت و شکوهی و شب‌ها می‌خوابی! هر کس خواهان دُر باشد در دریا فرو می‌رود.)

امام علی (ع) می‌فرماید: «إِلَّا إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِيَّةَ أَصْلَبُ عوداً وُ الْوَرَائِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُوداً وُ الْنبَاتَاتَ الْبَدْوِيَّةَ أَقْوَى وَثُوداً وُ أَبْطَأُ خَمُوداً.» (نهج البلاغه، نامه ۴۵) (ترجمه: هان که درخت بیابانی چوبش سخت‌تر است و درخت‌های سبز و خرم پوستشان نازک‌تر و گیاهان بیابانی شعله آتششان افروخته‌تر و بادوام‌تر است.) این سخن، نیز بر این مضمون دلالت دارد که در ناز و نعمت زیستن و از سختی‌ها دوری گزیدن موجب ضعف و ناتوانی می‌گردد و زندگی در شرایط دشوار آدمی را نیرومند می‌کند و جوهر هستی او را آبدیده و توانا می‌گرداند.^(۱)

۲. تا نسوزد بر نیاید بوی عود

این مفهوم که آتش موجب پراکنده شدن بوی عود می‌شود تمثیلی است برای تحمل سختی‌ها که موجب رسیدن به مقصود و شکوفایی می‌شود:

سعدی می‌گوید:

این حدیث از سر دردی است که من می‌گویم تا بر آتش ننهی بوی نیاید ز عبیر
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۱۷)

ابن یمین:

آتش کند پدید که عود است یا حطب آتش بیار و خرمن عشاق را بسوز
(ابن یمین به نقل از دهخدا، ۱۳۶۳: ۱۷/۱)

این مضمون به خوبی در این حکمت ایرانیان باستان نمایان است: قال هوشنج: «بِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّودُ» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۱۲) (ترجمه: با تحمل سختی است که بزرگی واجب می شود).
در کلیله و دمنه که سرشار از حکمت های ایرانیان باستان است نیز این اندیشه آمده است:
«من لم یرکب الأهوال لم ینل الرغائب» (کلیله به نقل از میدانی، بی تا، ج ۲: ۳۲۷) (ترجمه: هر کس بر ترس سوار نشود به خواسته ها نمی رسد).^(۲)

نمونه اشعار زیر با مضمون بالا:

سنایی:

تا بدین دلق ای برادر در سنایی ننگری عطر از عود آن گهی آید که بر آذر نهیم
(سنایی به نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۱۰۴)

قائنی:

نفس را کامل نماید، درد فقر و سوز عشق بانگ کوس از ضربت است و بوی عود از آذر است
(قائنی، ۱۳۳۶: ۱۱۰)

نمونه ضرب المثل های فارسی با این مضمون:

آتش کند هر آینه صافی عیار زر. (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۷)
زر به آتش خالص شود. (حیدری ابهری، ۱۳۹۰: ۷۰)
تا گل نسوزد، گلاب بیرون نمی آید. (همان)

نمونه ای از اشعار عربی با مضمون بالا در این بیت زیر دیده می شود:

لولا اشتعال النار فیما جاودت ما کان یعرف طیب عرف العود
(ابو تمام به نقل از دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۷)

(ترجمه: اگر زبانه های آتش نبود بوی عود شناخته نمی شد).

نتیجه گیری

مضامین حکمی بویژه توأم بودن رنج و سختی با فضل و بزرگی، موضوعی است که بشر در گذشته به آن رسیده است، اما قدیمی ترین سند و منبعی که در رابطه با این اندیشه در ادب فارسی و عربی یافت شد، سخنان منسوب به ایرانیان باستان است که در متون عربی به صورت مکتوب آمده است و هرچند این موضوع در قرآن و روایات اسلامی نیز وجود دارد اما تقدّم تاریخی حکمت های ایرانی نشان می دهد که ایرانیان قبل از اسلام به این موضوع دست یافته اند.

پی نوشت ها

- (۱) برای اطلاع بیشتر از این مضمون نیز نک: (پیروزفر، ۱۳۷۸: ۱۰۱)
- (۲) برای اطلاع بیشتر از این مضمون نیز نک: (سبزیان پور و صالحی، ۱۳۹۰: ۴۳-۴۴)

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.

- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۴۱۶)، *الحکمة الخالدة*، تحقیق عبد الرحمن بدوي، القاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- پیروزفر، سهیلا (۱۳۷۸)، «ابتلاء در قرآن و حدیث»، *دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره ۴۳ و ۴۴، ۸۹-۱۲۸.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، *دیوان غزلیات*، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- حیدری ابهری، غلامرضا (۱۳۹۰)، *نان و نمک، فرهنگ موضوعی امثال و حکم فارسی*، تهران، محراب قلم.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳)، *امثال و حکم*، چاپ ششم، تهران.
- رحماندوست، مصطفی و متین پدرامی (۱۳۹۴)، *فوت کوزه‌گری: مثل‌های فارسی و داستان آن‌ها*، منادی تربیت.
- سبزیان‌پور، وحید و پیمان صالحی (۱۳۹۰)، «بینامتنی در شعر شهریار (نقد و تحلیل برخی از مضامین مشترک فارسی و عربی در اشعار شهریار)»، *کتاب ماه ادبیات*، سال پنجم، شماره ۵۳، پیاپی ۱۶۷، ۴۲-۵۴.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۵)، *کلیات سعدی*، به تصحیح محمد علی فروغی، چاپ اول، تهران: هرمس.
- شیخ بهایی (۱۳۶۱)، *دیوان اشعار*، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات چکامه.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۱)، *مثل‌ها و حکمت‌ها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری*، تهران: سروش.
- قآنی شیرازی (۱۳۳۶)، *دیوان اشعار*، تهران: امیر کبیر.
- کاظمی، انی، «رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری»، *نشر الکترونیکی: کتابخانه، تاریخ ما* <http://pdf.Tarikhkma.ir>.
- مولانا، جلال‌الدین بلخی، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، تصحیح مجدد و ترجمه: حسن لاهوتی، میراث مکتوب.
- الميدانی، ابوالفضل (بی‌تا)، *مجمع الأمثال*، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دار المعرفة.
- ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۵۷)، *دیوان اشعار*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران.
- نظامی گنجیه‌ای (۱۳۸۶)، *مخزن الأسرار*، تصحیح: بهروز ثروتیان، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.



فصلنامه کارنامه متون ادبی دوره عراقی

سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹ هـ ش، صص. ۱۲۷-۱۳۱

مَثَل، آینه ایجاز و حکمت عامه

وحید مبارک*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

مثل عصاره حکمت عام و برآمده از تجربه‌ای عملی است که ابتدا دریافت شده و سپس در طول زمان، بارها و بارها تکرار و درستی‌اش آزموده شده و سپس چون قاعده و قانونی پذیرفته شده و در بیان و سخن مردم جای گرفته است. مردم برای اینکه مثل بهتر در یادها بماند و چون درسی از نسلی به نسل دیگر برسد آن را خوش ساخت، کوتاه، آهنگین و دلنشین و مطابق با واقع امر می‌سازند و همین تجربه به یادمانده از پیشینیان، به واسطه پاسخگویی به پرسش‌های اصلی و اساسی انسان و دعوتش به سوی استفاده بهتر از عمر و زندگی، در اندیشه جای می‌گیرد و به هنگامش، با ایجاز کامل، برای جلوگیری از اتلاف انرژی و مهارت و عمر، میان مردم، رد و بدل می‌شود.

زودفهمی، واقع‌گرایی، انعکاس آرزوهای انسان و سیراب کردن ذوق بشری، پاسخ به پرسش‌های اصلی بشر در مورد عمر، زندگی، انسان، پیری و... از مهم‌ترین مضمون‌های مثل است. در ضمن، کثرت مثل‌ها در یک زبان، می‌تواند حاکی از زنده بودن زبان، چندلایگی و کهن‌گرایی آن و نیز می‌تواند به منزله پستوانه استوار برای یک زبان، در اندیشه و عمل مردم باشد.

شاعران، زبان مردم و دهان سخنگوی ایشان هستند و در بر ساختن مثل‌ها نقشی انکارناپذیر دارند. آنان کلامی موزون و سنجیده را می‌پروراند و به مردم می‌دهند و مردم در صورت پذیرش، آن را به کار می‌گیرند و مثل سایش می‌کنند. یکی از راه‌های پیوستگی شاعر و مردم همین مثل‌هاست که تا بیان خواست‌ها و نمایش توان‌ها پیش می‌رود.

مثل را می‌توان بر مبنای مخاطب، نویسنده یا با تکیه بر خود متن بررسی کرد. کوشش این جستار آن است که با بررسی متن و محتوای مثل‌های آورده شده سعدی در قصاید، راهی به شناخت هویت او بیابد.

سعدی، شاعری اخلاق‌گرا و معلم حکمت عملی است و از همین روی به مثل توجهی ویژه دارد. بخشی از سهل و ممتنع بودن سخن او به کاربرد گسترده و کارآمد همین تجربه‌ها بازمی‌گردد (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۱۱۸). قصاید سعدی به دلیل رویکرد اندرزی و تربیتی شیخ به ممدوحان، آکنده از مثل‌هاست که این مثل‌ها، پیش از سعدی سخنی معروف بوده‌اند یا اینکه سخن حکیمانه خود او هستند که قبول عام یافته‌اند (طاهری و مبارک، ۱۳۸۹: ۴۱۰). یک نمونه از مثل، این است که نظامی گنجهای «قدّم الخروج قبل الولوج» را ترجمه و این گونه در سبکة مثل گنجانده است:

در سر هر کار که آیی نخست رخنه بیرون شدنش کن درست
 سعدی نیز، گذر برق وار عمر را به همگان گوشزد کرده و آنان را به غنیمت شمردن عمر فرا خوانده است:
 زمان باد بهار است، داد عیش بده که دور عمر چنان می گذرد که برق ایمان
 (سعدی، ۱۳۶۶: ۴۶۲)
 حاصل عمر تلف کرده و ایام به لغو گذرانیده، بجز حیف و پشیمانی نیست
 (همان: ۴۳۵)

مثل های به کار رفته در قصاید سعدی در برگیرنده سه موضوع اصلی هستند: خدا، انسان و جهان. طبیعی آن است که سعدی گرایش تربیتی و اخلاقی خود را در کاربرد مثل نیز اعمال کرده باشد و به انسان بیش از دیگران بپردازد که چنین است.

الف: آفرینش، رزاق بودن خداوند و غلبه تقدیر، از نکات اشاره شده در مثل های با محوریت خداوند هستند:

همانکه زرع و نخیل آفرید و روزی داد ملخ به خوردن روزی هم او فرستادست
 (همان: ۴۳۴)
 گنجشک را که دانه روزی تمام شد از پیش باز، بازنیاید به آشیان
 (همان: ۴۵۹)
 پیش از من و تو بر رخ جانها کشیده اند طغرای نیک بختی و نیل بداختری
 (همان: ۴۷۸)

ب: سعدی از محور جهان و دنیا، به بی وفایی و بی مهری و غیر قابل اعتماد بودن دنیا اشاره کرده است:

بخور ببخش که دنیا به هیچ کار نیاید جز آنکه پیش فرستند روز بازپسین را
 (همان: ۴۳۳)
 ای آنکه خانه در ره سیلاب می کنی برخاک رودخانه نباشد معولی
 (همان: ۴۷۹)
 دل در جهان مبنده که با کس وفا نکرد هرگز نبود دور زمان بی تبدلی
 (همان: ۴۷۹)
 دنیا زنی است عشوهر گر و دلستان و لیک با کس به سر نبرد عهد شوهری
 (همان: ۴۷۶)
 دنیا که جسر آخرتش خواند مصطفی جای نشست نیست بیاید گذار کرد
 (همان: ۴۳۹)
 عمارت با سرای دیگر انداز که دنیا را اساسی نیست محکم
 (همان: ۴۵۶)

ج: بیشترین مثل های سعدی در قصاید، به موضوع انسان برمی گردد. مهر و محبت و عشق، نیکی و نیکوکاری، نکوهش سستی و تنبلی و... موضوعات انسانی مثل های قصاید سعدی هستند. به کار آمدن این موارد در زندگی، سبب غلبه این بخش بر دیگر قسمت ها شده است:

– مضمون عشق و محبت و دوستی و تجربه‌های عملی سعدی در این حوزه، فراوان است و او با استفاده از این مضامین، ممدوحان و حکومتیان را به راه و رسم انسانی و آیین‌های بزرگداشت بشری فرامی‌خواند و نشان می‌دهد که او نیز از خود مردم است و همچون آنان، زندگی کرده و عشق ورزیده است:

چو دوست جور کند بر من و جفا گوی میان دوست چه فرق است و دشمن خونخوار
(همان: ۴۴۶)

حلال نیست محبت مگر کسانی را که دوستی به قیامت برند سعدی‌وار
(همان: ۴۴۷)

قرار یک نفسم بی تو دست می‌دهد هم احتمال جفا به که صبر بر هجران
(همان: ۴۶۲)

مرا به نوشداروی دشمن امید نیست وز دست دوست گر همه زهر است مرجبا
(همان: ۴۳۱)

فراخ حوصله تنگ دست نتواند که سیم و زر کند اندر هوای دوست نثار
(همان: ۴۴۷)

– سعدی بارها زشتی سستی و تنبلی و اهمیت کار و عمل را به همه گوشزد می‌کند:

همیشه برسگ‌شهری، جفا و سنگ آید از آنکه چون سگ صیدی نمی‌رود به شکار
(همان: ۴۴۵)

زمین لگد خورد از گاو و خر به علت آن که ساکن است نه مانند آسمان دوّار
(همان: ۴۴۵)

سعدیا گرچه سخندان و مصالح‌گویی به عمل، کار برآید به سخندانی نیست
(همان: ۴۳۵)

– در نظر مردم و به تبع آنان سعدی، رستگاری در گرو درستکاری و نیکوکاری است:

خواهی که رستگار شوی راستکار باش تا عیب‌جوی را نرسد بر تو مدخلی
(همان: ۴۷۹)

سعدیا راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد کج‌رفتار
(همان: ۴۴۵)

کام درویشان و مسکینان بده تا همه کارت برآرد کردگار
(همان: ۴۴۸)

با غریبان لطف بی اندازه کن تا رود نامت به نیکی در دیار
(همان: ۴۵۰)

– راحت رساندن به دیگران و تسلیم قضا بودن، نصیحت دیگر سعدی به انسان‌هاست:

جز نیک‌بخت، پند خردمند نشنود این است تربیت که پریشان مکن دلی
(همان: ۴۸۰)

اقبال نانهاده به کوشش نمی دهند بر بام آسمان نتوان شد به نردبان
(همان: ۴۵۹)

– سفارش در تأمل و رعایت آن در سخن و سخنوری را سعدی با:
«اول اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمده است پس دیوار»
بیان کرده و در قصاید، این تقدم را به همه کارها تعمیم داده است:

به اول هر کار تامل اولی تر بکن و گرنه پشیمان شوی به آخر کار
(همان: ۴۴۶)

تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز پس واجب است در همه کاری تاملی
(همان: ۴۷۹)

– اما عشق، همچنان حرف اول و آخر سعدی است. صداقت و کوشش او برای بیان تجربه‌های فردی در این بخش از سخنانش هویدا است:

هر آدمی که نظر با یکی ندارد و دل به صورتی ندهد، صورتی است بر دیوار
(همان: ۴۴۷)

محب صادق اگر صاحبش به تیر زند محبتش نگذارد که برگند پیکان
(همان: ۴۶۲)

تو آن نه‌ای که چو غایب شوی زدل بروی تفاوتی نکند قرب دل به بعد مکان
(همان: ۴۶۱)

خوش است بر دل آزادگان جراحت دوست به حکم آنکه همش دوست می نهد مرهم
(همان: ۴۵۴)

شب فراق به روز وصال حمله بود الم خوش است به اندیشه شفای الم
(همان: ۴۵۶)

– برخی دیگر از مثل‌های سعدی، توجه به طبیعت و اشاره به حرفه‌ها و مشاغل عمومی و... است:
به سوق صیرفیان در، حکیم را آن به که بر محک نزنند سیم ناتمام عیار
(همان: ۴۴۸)

به زیر بار گنه گام بر نمی گیرم که زیر بار به آهستگی رود حمال
(همان: ۴۵۴)

بد اوفتند بدان، لاجرم که در مثل است که مار دست ندارد ز قتل مارافسای
(همان: ۴۷۱)

روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد نتوان دید در آینه که نورانی نیست
(همان: ۴۳۴)

گردون سنان قهر به باطل نمی زند الا کسی که خود بزند سینه بر سنان
(همان: ۴۵۹)

من آزموده‌ام این رنج و دیدم این زحمت	ز ریسمان متنفر بود گزیدهٔ مار (همان: ۴۴۶)
چو بید بن که تناور شود به پنجه سال	به پنج روز، به بالاش بر رود یقطین (همان: ۴۶۸)
هلال اگر بنماید کسی بدیع نباشد	چه حاجت است که بنماید آفتاب مبین را (همان: ۴۳۲)
در نعت او زبان فصاحت که را رسد	خود پیش آفتاب چه پرتو دهد سُها (همان: ۴۲۹)
که گفت که پیر زن از میوه می‌کند پرهیز	دروغ گفت که دستش نمی‌رسد به ثمار (همان: ۴۴۷)

آنچه از این مثل‌ها برمی‌آید آن است که سرایندهٔ آن‌ها که خود را مفتی ملت اصحاب نظر و جامع دین و عشق دانسته است با نگرش توحیدی، هستی را آفریدهٔ خداوند می‌بیند و با گرایش اصلاح اجتماعی، انسان را از آنجایی که اشرف مخلوقات است به خداپرستی، نوع‌دوستی، نیکی و نیکوکاری، کار و کوشش و ترک تبلی فرامی‌خواند و از غدرهای دنیا او را برحذر می‌دارد و بالاتر از همه، اصلی‌ترین و مهم‌ترین ویژگی انسان را بدو بازگو می‌کند که همان عشق است. سعدی به حق، آدمی بی عشق را صورت بر دیوار می‌بیند.

منابع

- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، *حدیث خوش سعدی*، تهران: سخن.
- سعدی، مصلح (مشرف) بن عبدالله (۱۳۸۲)، *کلیات سعدی شیرازی*، به اهتمام: محمدعلی فروغی، چاپ اول، تهران: زوار.
- طاهری، حمید؛ مبارک، وحید (۱۳۸۹)، *چشمهٔ آفتاب*، چاپ دوم، قزوین: سایه گستر.